**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **شنبه : 11/10/95**

**13951011- نکته عقلائی روایت یحیی الازرق**

**نکته عقلائی روایت یحیی الازرق**

در جلسات گذشته روایت یحیی الازرق و عبد الحمید بن سعید را خواندیم لکن در این جلسه می­خواهیم توضیحات بیشتر و بیان متفاوتی را نسبت به قبل عرض کنیم. تعبیر موجود در آن روایت چنین بود:

**عَنْ أَبِی الْحَسَنِ ع‏ فِی الرَّجُلِ قُتِلَ وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ وَ لَمْ یَتْرُکْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ‏ الدِّیَةَ مِنْ‏ قَاتِلِهِ‏ عَلَیْهِمْ یَقْضُونَ دَیْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ هُوَ لَمْ یَتْرُکْ شَیْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّیَةَ فَعَلَیْهِمْ أَنْ یَقْضُوا دَیْنَهُ**[[1]](#footnote-1)**.**

تعلیل و سوال و جواب این روایت به چه معنا می­باشد؟ این حکم برای راوی استغراب دارد و حضرت در مقام نفی استغراب می­باشند. نفی استغراب باید با اشاره به یک نکته عقلایی باشد. لذا سوالی که در اینجا مطرح است این نکته می­باشد که نفی استغراب به کدامین نکته عقلایی است؟ ما سابقا این روایت را به این صورت معنا می­کردیم که گویا سائل می­گوید در آیه قرآن موضوع دین **ما ترک** قرار داده شده، اما این میت **ما ترک** ندارد. حضرت در جواب می­فرماید **ما ترک** خصوصیتی نداشته و دین از هر آنچه که مال میت باشد برداشته می­شود. این مضمون، به این روشنی در روایت بیان نشده و ما قبلا با توجه به روایت اسحاق بن عمار چنین معنایی را از روایت استفاده کردیم. روایت اسحاق بن عمار چنین بود:

**الصَّفَّارُ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ غِیَاثِ بْنِ کَلُّوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرٍ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: إِذَا قُبِلَتْ‏ دِیَةُ الْعَمْدِ فَصَارَتْ مَالًا فَهِیَ مِیرَاثٌ کَسَائِرِ الْأَمْوَالِ**[[2]](#footnote-2)**.**

اصل در قتل عمد، قصاص است اما اگر به جای قصاص، دیه از سوی ورثه پذیرفته شد، دیه مال میت خواهد شد. قید **فصارت مالا** در واقع می­­خواهد بگوید موضوع ارث مال است و هر چیزی که مال میت باشد به ارث می­رسد. ما با توجه به این روایت گفتیم دین و وصیت هم از میراث که همان مال میت است برداشته می­شود.

لکن بنده کلمات فقهاء را مطالعه کرده و به کلام مرحوم محقق اردبیلی(ره) در مجمع الفائده برخورد کردم. ایشان در مجمع الفائده که بحث جالبی داشتند فرموده­ بودند: اینکه از دیه، دین و وصیت اخراج می­شود به این جهت نیست که دیه در ابتدا مال میت حساب شده و بعد عمومات **کل مال للمیت یخرج منه الدین و الوصیه** در آن جاری شود، و بعد این مشکل به وجود آید که تملک میت نسبت به مال چگونه تصویر می­گردد؛ بلکه به این جهت است که شارع مستقیما فرموده دین و وصیت از دیه اخراج می­شود. ایشان در ادامه توضیح داده و می­فرماید: دیه به منزله نفس میت است و همانطور که نفس میت در اختیار خود میت می­باشد و باید در راه مصالح میت صرف شود. مصرف دیه برای نجات از عقوبت اخروی و کسب ثواب، اولی از این است که این دیه به ورثه (که به تعبیر بنده ورثه وجود تنزیلی میت هستند) داده شود. در مرحله اول باید به منافع خود میت توجه بشود که اولین منفعت این است که دینی که بر عهده­ اوست ابراء شود تا در روز قیامت از آن جهت مواخذه نشود. در مرحله دوم باید به خواسته­های میت و هر آنچه که اراده میت به آن تعلق گرفته است (وصیت) توجه گردد. در مرحله سوم دین به کسی که نازل منزله میت می­باشد

خواهد رسید. بنابراین خود میت نسبت به دیه احق از ورثه می­باشد و گویا این روایت اشاره به این نکته ارتکازی دارد که دیه بدل میت[[3]](#footnote-3) است و لذا ورثه باید دین او اداء کنند[[4]](#footnote-4).

در ادامه مطالعات به روایتی برخورد نمودم که همین مضمون در آن وجود داشت. متاسفانه این روایت در باب مخصوص خود در جامع احادیث نیامده و بنده این روایت را در کلمات فقهاء دیدم و نمی­دانم که جامع احادیث این روایت را در کدام بخش ذکر کرده است[[5]](#footnote-5). این روایت در کتاب فقیه به این صورت وارد شده[[6]](#footnote-6):

**وَ رَوی مُحَمَّدُ بْنُ أَسْلَمَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسی بْنِ جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ رَجُلٌ‏ قَتَلَ‏ رَجُلًا مُتَعَمِّداً أَوْ خَطَأً وَ عَلَیْهِ دَیْنٌ وَ مَالٌ فَأَرَادَ أَوْلِیَاؤُهُ أَنْ یَهَبُوا**[[7]](#footnote-7) **دَمَهُ لِلْقَاتِلِ فَقَالَ إِنْ وَهَبُوا دَمَهُ ضَمِنُوا الدَّیْنَ**[[8]](#footnote-8)**‏ قُلْتُ فَإِنْ هُمْ أَرَادُوا قَتْلَهُ فَقَالَ إِنْ قُتِلَ عَمْداً قُتِلَ قَاتِلُهُ وَ أَدّی عَنْهُ الْإِمَامُ الدَّیْنَ مِنْ سَهْمِ الْغَارِمِینَ قُلْتُ فَإِنَّهُ قُتِلَ عَمْداً وَ صَالَحَ أَوْلِیَاؤُهُ قَاتِلَهُ عَلی الدِّیَةِ فَعَلی مَنِ الدَّیْنُ عَلی أَوْلِیَائِهِ مِنَ الدِّیَةِ أَوْ عَلی إِمَامِ الْمُسْلِمِینَ فَقَالَ بَلْ یُؤَدُّونَ دَیْنَهُ مِنْ دِیَتِهِ الَّتِی صَالَحُوا عَلَیْهَا أَوْلِیَاؤُهُ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِدِیَتِهِ مِنْ غَیْرِه‏**[[9]](#footnote-9)

استشهاد ما به فقره اخیر روایت است. **فانه احق بدیته من غیره** تعلیل روایت است و حضرت می­فرماید: دیه بدل جان شخص می­باشد. یعنی خود شخص از اینکه از منافع جان خودش استفاده کند احق نسبت به دیگران است. زیرا اگر شخص زنده بود کار کرده و دینش را اداء می­کرد لذا صرف دیه­ای که بدل از جان اوست، در راه منافع و مصالح خود او، نسبت به اینکه صرف منافع دیگران شود، اولویت دارد. در آن روایت هم اشاره به این نکته ارتکازی[[10]](#footnote-10) شده که آن جهتی که سبب می­شود دین از **ما ترک** شخص اداء شود، اختصاص به **ما ترک** ندارد و همانطور که شخص می­تواند از مالش دین خود را پرداخت کند، از بدل نفس خود نیز می­تواند دین را اداء نماید؛ زیرا این دیه بدل جان اوست و مناسب است در همان راهی که نفس می­توانست منفعت داشته باشد، مصرف گردد. لذا در بعض روایات وارد شده که اگر کسی جنین را بکشد، دیه جنین در راه منافع میت صرف می­شود و به ورثه نمی­رسد. در آن روایات

هم تعلیلی ارتکازی شبیه این روایت دارد و چنین تعلیل شده که علت اینکه به ورثه داده نمی­شود این است که **مرجوّ نفعه**[[11]](#footnote-11) می­باشد[[12]](#footnote-12).

علی ایّ تقدیر غرض این است که ممکن است روایت **انّما أَخَذُوا الدِّیَةَ فَعَلَیْهِمْ أَنْ یَقْضُوا دَیْنَهُ** اشاره به همین مضمون روایت علی بن ابی حمزه باشد. زیرا در آن روایت چندان روشن نیست که نکته **انّما أَخَذُوا الدِّیَةَ فَعَلَیْهِمْ أَنْ یَقْضُوا دَیْنَهُ** چیست؟ آیا به همان نکته­ای است که در جلسات سابق به آن اشاره شد یا به این نکته­ایست که در این جلسه بیان گردید؟ شاید این نکته دوم با روایت سازگارتر باشد. شایان ذکر است که این بحثها بیشتر جنبه **فقه الحدیثی** دارد نه جنبه بحث فقهی.

**بررسی کتاب جعفریات**

بحث ما در رابطه با روایاتی بود که از آنها استفاده می­شد که اگر میت نسبت به ثلث مالش وصیتی بکند، و بعد از وصیت به قتل برسد، دیه هم داخل در وصیت می­شود. ما ابتدا روایت سکونی را که در کتاب جعفریات نیز نقل شده بود بیان کردیم. نسبت به عبارت جعفریات این توضیح را هم دادیم که احتمالا یک تحریفی در آن رخ داده و به جای **رجل اوصی**، **رجل اسلم** نوشته شده است. در رابطه با جعفریات برخی مباحث کتاب شناختی وجود دارد که فرصت بحث مفصل آن وجود ندارد و ما تنها به سر فصلهای آن اشاره می­کنیم.

مرحوم حاجی نوری(ره) در خاتمه مستدرک، بحث مفصلی را در مورد منابع مستدرک و اعتبار آن منابع آورده است. اولین منبعی که ایشان در مورد اعتبار و ویژگی­های آن بحث کرده، کتاب جعفریات می­باشد که ایشان در رابطه با چند محور سخن گفته است؛ یک محور بحث ایشان این است که مولف کتاب کیست؟ استظهار ایشان این است که مولف این کتاب اسماعیل فرزند امام موسی کاظم (علیه السلام) می­باشد که پسر او (موسی) آن را از ایشان نقل نموده و محمد بن محمد بن الاشعث نیز این کتاب را موسی بن اسماعیل نقل کرده است. این کتاب از طریق محمد بن محمد بن الاشعث اشتهار پیدا کرده و به اشعثیات معروف شده است. مرحله دوم بحث این است که این کتاب تا چه اندازه معتبر می­باشد؟ و اشخاصی که در سند واقع شده­اند تا چه اندازه اعتبار دارند؟ و به خصوص اعتبار اسماعیل بن موسی(علیه السلام) و موسی بن اسماعیل و محمد بن محمد بن الاشعث چه قدر می­باشد؟ مرحله سوم بحث این است که منهای این سه نفر آیا این کتاب قابل اثبات است یا نه؟

حاجی نوری(ره) این سه محور را دنبال کرده و بهترین بحث را نسبت به کتاب جعفریات ایشان انجام داده است که البته به نظر می­رسد باز هم جای کار دارد، مخصوصا نسبت به بحث اخیر که بحث اعتبار کتاب منهای سند می­باشد. زیرا همانطور که در جلسات سابق بیان کردیم عمدتا محور اصلی این است که جعفریات چقدر با اسناد دیگر از کتب معتبره نقل شده است. اگر ما ببینیم که در صد بالایی از روایات جعفریات از طرق ثقات نقل شده و درصد بسیار محدودی از روایات آن از طریق ثقات نقل نشده و انگیزه­ای بر جعل آنها وجود نداشته باشد، می­توان از مجموعه این امور اعتبار این کتاب را استفاده نمود. مقایسه روایات سکونی با جعفریات نیز می­تواند خیلی برای این بحث مفید باشد. اینها اجمالی از سر فصل بحثهایی بود که باید در جای خود به آنها پرداخته شود[[13]](#footnote-13).[[14]](#footnote-14)

در روایت این جمله آمده بود که: **من اوصی بثلث ماله ثمّ قُتلَ خطأ، فانّ ثلث دیته داخلٌ فی وصیته**[[15]](#footnote-15) آیا کلمه **خطأ** در این روایت مفهوم دارد؟ به این معنا که اگر خطا نبود و عمدا کشته شد، آیا داخل در وصیت نیست؟ نسبت به این سوال در ذیل روایت بعدی صحبت خواهیم کرد.

**روایت محمد بن قیس**

روایتی دیگری که در این مساله وجود دارد روایت کتاب کافی است. سند روایت به این صورت می­باشد:

**مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ أَوْ غَیْرِهِ‏ عَنْ‏ عَاصِمِ‏ بْنِ‏ حُمَیْدٍ عَنْ‏ مُحَمَّدِ بْنِ‏ قَیْسٍ‏ عَنْ‏ أَبِی‏ جَعْفَرٍ ع‏**[[16]](#footnote-16)

عاصم بن حمید ثقه بوده و بحثی در وثاقت آن وجود ندارد. در رابطه با محمد بن قیس ابو عبد الله البجلی نیز در سال گذشته مفصلا بحث کرده و او را ثقه دانستیم. اما سند روایت به دلیل عبارت **ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ أَوْ غَیْرِهِ**‏ مرسل خواهد بود. لکن سند این روایت در فقیه از عاصم بن حمید شروع شده است[[17]](#footnote-17) اما طریق فقیه به عاصم را اکنون به یاد ندارم[[18]](#footnote-18). البته نسبت به طریق کافی ممکن است ما اعتبار **أو غیره** را از راه دیگری اثبات نماییم، به این صورت که ما واسطه­های احمد بن محمد و عاصم بن حمید را بررسی نماییم تا ببینیم آیا آن واسطه­ها همه ثقه هستند یا نه؟ اگر همه وسائط ثقه باشند، می­توانیم بگوییم که **او غیره** نیز (به حساب احتمالات) یکی از همین ثقات بوده و لذا روایت حجت خواهد بود[[19]](#footnote-19). بنابراین سند این روایت هم از جهت کافی و از جهت فقیه باقی ماند که در جلسه بعد درباره آن سخن خواهیم گفت.

متن روایت چنین است :

**قَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ أَوْصی لِرَجُلٍ بِوَصِیَّةٍ فِی مَالِهِ ثُلُثٍ أَوْ رُبُعٍ فَقُتِلَ الرَّجُلُ خَطَأً یَعْنِی الْمُوصِیَ فَقَالَ یُحَازُ لِهَذِهِ الْوَصِیَّةِ مِنْ مِیرَاثِهِ وَ مِنْ دِیَتِهِ**[[20]](#footnote-20)

در کتاب فقیه به جای **من میراثه**، **من ماله** آمده است که مراد از آن **من ماله لولا القتل** خواهد بود و به عبارت دیگر چه **من میراثه** و چه **من ماله** باشد مراد **ما ترک** می­باشد. طبق این روایت وصیت (یعنی همان مقدار یک سوم) هم از مال و هم از دیه محاسبه خواهد شد. عبارت **فقتل الرجل خطأ** در این روایت مفهوم ندارد زیرا سوال سائل نسبت به قتل خطا می­باشد و ممکن است حکم اختصاص به قتل خطا نداشته بلکه عام باشد. این روایت با روایت قبلی فرق دارد زیرا در روایت قبلی قید خطأ در کلام امام(علیه السلام) اخذ شده و کلام بدوی حضرت بود[[21]](#footnote-21)، اما در این روایت این قید در جواب از سوال سائل آمده است. مثلا فرض کنید کسی از امام(علیه السلام) می­پرسد: **هل اکرم زیدا**؟ و امام(علیه السلام) در جواب **اکرم زیدا** بگوید، در حالی که مطلق انسان واجب الاکرام بوده و زید نیز به این جهت که از مصادیق انسان است وجوب اکرام داشته باشد. اما اگر امام(علیه السلام) ­ابتدائا امر به اکرام زید کرده و بگویند: **اکرم زیدا**، در این صورت به طور طبیعی یک نوع مفهومی (و لو به نحو سالبه جزئیه) برای آن ثابت خواهد بود[[22]](#footnote-22).

حال سوالی که در مقام وجود دارد این است که با توجه به روایت سکونی آیا این قید مفهومی خواهد داشت یا نه؟ به نظر می­رسد علت ذکر **قُتِل خطأً** این است که در قتل خطا ثلث دیه مستقیما داخل در وصیت می­شود، زیرا در قتل خطا دیه ابتدائا و بالذات واجب می­شود و روایت در مقام بیان آن اموری است که مستقیما داخل در وصیت می­باشد. لکن این بیان منافات با این مطلب ندارد که اگر ورثه در قتل عمد دیه را در عوض قصاص قبول کنند، آن هم داخل در وصیت شود. اینکه قید باید مفهوم به نحو سالبه جزئیه داشته باشد از باب لغویت است و در اینجا لغویت چندانی لازم نمی­آید. به عبارت دیگر این روایت در مقام بیان آن چیزی است که خود به خود داخل در وصیت می­شود که همان دیه قتل خطا می­باشد، اما دیه عمد به خودی خود داخل در وصیت نمی­شود بلکه به اراده ورثه می­باشد. بنابراین در اینجا دو بحث وجود دارد:

1-آیا این روایت نسبت به بحث عمد اطلاق دارد؟ که در جواب می­گوییم ندارد.

2- بحث دیگر این است که قید موجود در روایت آیا مفهوم دارد یا نه؟ در جواب می­گوییم چنین مفهومی موجود نیست.

لذا داخل شدن دیه عمد در وصیت منافات با این روایت نخواهد داشت. گرچه داخل شدن دیه عمد نیازمند دلیل مستقلی است.

1. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص25 [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏9 ؛ ص377 [↑](#footnote-ref-2)
3. بدل بودن به این معناست که اگر میت وجود داشت برای رسیدن به خواسته­های خود تلاش می­کرد و دین خود را اداء می­نمود و مال خود را افزایش می­داد تا هر آنچه مورد نظر او در وصیت است انجام شود. حال که میت وجود ندارد، این دیه جایگزین میت در محقق کردن خواسته­های او خواهد بود. [↑](#footnote-ref-3)
4. و لا يحتاج الی القول بأنّ الدية انتقلت الی الميّت فيجب قضاء ديونه و وصاياه منها متقدّمة علی الإرث حتی يشكل محلّ الانتقال و تملك الميّت، ثم يتكلّف بأنه انتقلت اليه قبل الموت مع ما فيه. إذ يمكن ان يقال: انه يجب صرفها في وصاياه و ديونه لأمر الشارع و ان لم تصر ملكا له، لأنها عوض عن نفسه، فصرفها فيما يخلّص نفسه من العقاب و يثيبهأولی من صرفه إلی الورثة، فصرفها فيهما أولی من صرف ماله فيهما، فدينه و وصيته مقدم علی الإرث و هما بمنزلة نفسه، فما دام هو محتاج لا يجوز صرف ماله و عوضه في غيرها، و ما بقي بعد ذلك يصير إرثا للورثة. و لا فرق في ذلك بين كون القتل عمدا و أخذت الدية أو خطأ موجبا لها. مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان؛ ج، ص: 102 [↑](#footnote-ref-4)
5. باب أنّ من قُتِل و عليه دين و ليس له مال هل لأوليائه أن يهبوا دمه لقاتله أم لا

   - 376- 47616- (1) فقيه 4/ 83: روی محمّد بن أسلم‏ عن علی ابن أبی حمزة عن أبی الحسن موسی بن جعفر عليهما السلام قال‏ قلت له جعلت فداك رجل قتل رجلًا متعمّداً أو خطأً و عليه دين و (ليس له- ئل) مال فأراد أولياؤه أن يهبوا دمه للقاتل فقال إن‏ وهبوا دمه‏ ضمنوا الدّين‏ قلت فان هم أرادوا قتله فقال إن قتل عمداً قتل قاتله و أدّی عنه الإمام الدّين من سهم الغارمين قلت فانّه قتل عمداً و صالح أولياؤه قاتله علی الدّية فعلی من الدّين علی أوليائه من الدّية أو علی إمام المسلمين فقال بل يؤدّوا دينه من ديته الّتی صالحوا عليها أولياؤه فإنّه أحقّ بديته من غيره. جامع أحاديث الشيعة (للبروجردي) ؛ ج‏31 ؛ ص258 [↑](#footnote-ref-5)
6. این روایت مضمون مهمی دارد که بعدا باید در مورد مضمون و سند آن مفصل بحث کرد اما اکنون به دلیل نکته­ای که در آخر روایت وجود دارد الان تنها به آن نکته می­پردازیم. [↑](#footnote-ref-6)
7. مرحوم اردبیلی(ره) فرموده است هبه بر دم نیز اطلاق می­شود. معنای لغوی هبه تنها نسبت به مال نیست بلکه هبه یک معنای گسترده­ای دارد که شامل ابراء نیز می­شود. [↑](#footnote-ref-7)
8. نسبت به این فقره بعدا بحث خواهیم کرد. [↑](#footnote-ref-8)
9. من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص112 [↑](#footnote-ref-9)
10. بعضی امور ارتکاز بالفعل عقلایی ندارند بلکه اموری هستند که اگر شارع حکم شرعی بر اساس آن داده بدهد، عقلاء پی به مشی شارع می­برند و آن را مخالف تبع خود نمی­بینند. به عبارت دیگر یک نوع تناسبات و تعلیلات عقلائی وجود دارد که منشأ حکم عقلائی نیست ولی منشأ این می­شود که روایات وارده را بر آن تناسبات حمل شوند. می­توان به جای لفظ ارتکاز، تناسبات عقلائیه را هم به کار برد. ارتکاز گاها به معنای چیزیست که عقلاء بالفعل بر طبق آن حکم می­کنند. [↑](#footnote-ref-10)
11. (مقرر): به نظر می­رسد مفاد روایت بر خلاف فرمایش استاد است:

    عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ قَطَعَ رَأْسَ رَجُلٍ مَيِّتٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ مِنْهُ مَيِّتاً كَمَا حَرَّمَ مِنْهُ حَيّاً فَمَنْ فَعَلَ بِمَيِّتٍ فِعْلًا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ اجْتِيَاحُ نَفْسِ الْحَيِّ فَعَلَيْهِ الدِّيَةُ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ أَبَا الْحَسَنِ ع فَقَالَ صَدَقَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَكَذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قُلْتُ فَمَنْ قَطَعَ رَأْسَ مَيِّتٍ أَوْ شَقَّ بَطْنَهُ أَوْ فَعَلَ بِهِ مَا يَكُونُ فِيهِ اجْتِيَاحُ نَفْسِ الْحَيِّ فَعَلَيْهِ دِيَةُ النَّفْسِ كَامِلَةً فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ دِيَتُهُ دِيَةُ الْجَنِينِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ قَبْلَ أَنْ تُنْشَأَ فِيهِ الرُّوحُ وَ ذَلِكَ مِائَةُ دِينَارٍ وَ هِيَ لِوَرَثَتِهِ وَ دِيَةُ هَذَا هِيَ لَهُ لَا لِلْوَرَثَةِ قُلْتُ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا قَالَ إِنَّ الْجَنِينَ أَمْرٌ مُسْتَقْبِلٌ مَرْجُوٌّ نَفْعُهُ‏ وَ هَذَا قَدْ مَضی وَ ذَهَبَتْ مَنْفَعَتُهُ فَلَمَّا مُثِّلَ بِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ صَارَتْ دِيَتُهُ بِتِلْكَ الْمُثْلَةِ لَهُ لَا لِغَيْرِهِ يُحَجُّ بِهَا عَنْهُ وَ يُفْعَلُ بِهَا أَبْوَابُ الْخَيْرِ وَ الْبِرِّ مِنْ صَدَقَةٍ أَوْ غَيْرِهَا قُلْتُ فَإِنْ أَرَادَ رَجُلٌ أَنْ يَحْفِرَ لَهُ لِيَغْسِلَهُ فِي الْحُفْرَةِ فَسَدِرَ الرَّجُلُ‏ مِمَّا يَحْفِرُ فَدِيرَ بِهِ فَمَالَتْ مِسْحَاتُهُ فِي يَدِهِ فَأَصَابَ بَطْنَهُ فَشَقَّهُ فَمَا عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا كَانَ هَكَذَا فَهُوَ خَطَأٌ وَ كَفَّارَتُهُ عِتْقُ رَقَبَةٍ أَوْ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ أَوْ صَدَقَةٌ عَلی سِتِّينَ مِسْكِيناً مُدٌّ لِكُلِّ مِسْكِينٍ بِمُدِّ النَّبِيِّ ص. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص349 [↑](#footnote-ref-11)
12. البته تعبیر دقیق روایت در خاطرم نیست. [↑](#footnote-ref-12)
13. یک بحث دیگری هم در اینجا تحت عنوان اعتبار نسخه وجود دارد که این مبحث اخیر می­تواند اعتبار نسخه را هم ثابت نماید. یعنی اگر ما بتوانیم نقلیات این کتاب را با نقل ثقات دیگر تایید بکنیم، اعتبار نسخه نیز تایید می­شود. [↑](#footnote-ref-13)
14. این ابحاث بسیار مهم هستند زیرا حدود 1300 و یا 1400 روایت در جعفریات وجود دارد که باید اعتبار آنها را بررسی نمود. بنده نسبت به کتاب جعفریات به نظر قاطعی ندارم و فکر می­کنم که کلام حاجی نوری(ره) صحیح است که می­فرمایند: روایات جعفریات خیلی معتبر است و روایتهایی که باید حمل بر تقیه نمود زیاد نیست. لکن نیاز به آمارگیری دقیقی دارد و بدون تتبع جدی نمی­توان یک اظهار نظر روشن و قطعی نمود. [↑](#footnote-ref-14)
15. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع‏ مَنْ‏ أَوْصی‏ بِثُلُثِ‏ مَالِهِ‏ ثُمَ‏ قُتِلَ‏ خَطَأً فَإِنَّ ثُلُثَ دِيَتِهِ دَاخِلٌ فِي وَصِيَّتِهِ. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص11 [↑](#footnote-ref-15)
16. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص63 [↑](#footnote-ref-16)
17. رَوی عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ‏ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ‏ أَوْصی لِرَجُلٍ‏ بِوَصِيَّةٍ مِنْ مَالِهِ ثُلُثٍ أَوْ رُبُعٍ فَيُقْتَلُ الرَّجُلُ خَطَأً يَعْنِي الْمُوصِيَ‏ فَقَالَ تُجَازُ لِهَذَا الْوَصِيَّةُ مِنْ مَالِهِ وَ مِنْ دِيَتِه ‏من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص227 [↑](#footnote-ref-17)
18. و ما كان فيه عن عاصم بن حميد فقد رويته عن أبي؛ و محمّد بن الحسن- رحمهم اللّه- عن سعد بن عبد اللّه، عن إبراهيم بن هاشم، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حميد. من لا يحضره الفقيه ؛ ج‏4 ؛ ص477 [↑](#footnote-ref-18)
19. این روشی است که ما در سال قبل آن را دنبال می­کردیم و در مورد آن فردا صحبت خواهیم کرد. [↑](#footnote-ref-19)
20. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص63 [↑](#footnote-ref-20)
21. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع‏ مَنْ‏ أَوْصی‏ بِثُلُثِ‏ مَالِهِ‏ ثُمَ‏ قُتِلَ‏ خَطَأً فَإِنَّ ثُلُثَ دِيَتِهِ دَاخِلٌ فِي وَصِيَّتِهِ. الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج‏7 ؛ ص11 [↑](#footnote-ref-21)
22. مگر اینکه یکی از نکاتی که در جلسه گذشته بیان شد، در مقام وجود داشت باشد؛ مثل فرد خفی و حکمت جعل. [↑](#footnote-ref-22)